

نوشته : توفیق الحکیم  
ترجمه : حسین سخاوتی

## سیاست ادبیات



جای هیچ گونه شک و تردید نیست که عصر شگفتی انگیز و هراسناکی که مادر آن بسر می بریم ، تغییر کرده است و به ناچار این عصر باید عقیده و فهم ما را نسبت به ادبیات تغییر دهد . کلمه ((سیاست )) معنای آن در روزگار ما معنای دیروزین خود را ندارد . سیاست ، امروز این نیست که مباحثات طولانی و ماهرانهای را گروهی از ویژگان در تالارهای سربسته یا سرگشاده انجام دهند . سیاست ، امروز عبارت است از سیم دراز ((دینامیت )) که دوسر آنرا مردمی از اطراف جهان در دست دارند و ما نمیدانیم که در بامداد کدامین روز مردم همگی با انفجار این دینامیت از خواب می جهند زیرا امر بقاء و فنای مردمان در دست ((سیاست )) است . . . بقاء و فنا ، امروز تنها به گروه معینی در جبهه دور دستی محدود نیست بلکه زیستن در همه جا و برای همه مردم است . مردم اکنون می بینند که علم و علمادر خدمت سیاست هستند و جنگ افزارهای هراس انگیز می آفرینند که جان میلیون ها تن از مردم بیگناه را درو می کنند . روزگاری چنین ، اگر به ادبیات به دیده نوی بنگردو از آن رسالت دیگری بخواهد جای حیرت و شگفتی نخواهد بود .

موضوع ادبیات و رسالت نو آن ، چیزی است که ادبیات برخی از کشورها و ادیبان آنرا در

روزگار ما بر آن داشت که در پیرامون چیزی که ما آن را (( سیاست ادبیات )) می نامیم بیندیشند و بعبارت دیگر یعنی وضع جدیدیکه باید ادبیات آن را اتخاذ کند تا بتواند با موقعیت های زندگی معاصر به مقابله و مواجهه بپردازد .

طرز تفکر جدید در پیرامون ادبیات ، گروهی از ادیبان را خوش نیامد زیرا عقیده دارند که رسالت ادبی در هر جا و هر زمان ثابت و تغییر ناپذیر است زیرا ادبیات بجزهر آدمی بستگی دارد که آن نیز لایتنغیر و پایرجاست . اینان بر آنند که کلمه (( سیاست )) حتی در بهترین معانی و مفاهیم آن مفید معنی تغییر و دگرگونی است و اگر اتحاد سیاسی برای امور اجتماعی و اقتصادی لازم و صحیح باشد چگونه میتوان برای ادبیات سیاسی قائل شد در حالیکه در همه روزگاران و همه نسل ها و همه ملت ها جزیک هدف ، چیز دیگری را دنبال نمیکرد و آن هدف ، تقدیم غذای روحی خوب و زیباست به انسانیت و مردمی ، این جاست که طرفداران طرز تفکر جدید درباره ادبیات فریاد میکشند . (( آیا رواست در حالیکه انسانیت و مردمی ، بر فراز آتشفشانی جوشان و خروشان از مشکلات و دشواریها باین سو و آن سو گراینده است ما از غذای روحی زیبا سخن بگوئیم ؟ )) وقتی که همه چیز و همه کس حتی دانش و دانشمندان در غوطه فرو رفته اند آیا جایز است که ادبیات در برابر آن دست بسته بایستد و گوشه نشینی کند در حالیکه جهان میسوزد ؟ ا در واقع این موضوع ، مسأله ایست قابل توجه و شایسته عنایت .

اما اینکه میگویند ادبیات نیروی فعالی است که میتواند انسانیت را مستقیماً رهایی بخشد و اینکه میگویند ادبیات غذایی است که اثر که در تکوین نیروی فکری و روحی هر کس بآرامی و جداگانه اثر میگذارد باید گفت که اگر ادبیات طبق نظر نخستین نیرویی باشد رو بنده و زود اثر و باین همه از شرکت در رهایی بشریت ، بشریتی که در لبه پرتگاه و خطر است باز مانده باشد شکی نیست که این بازداشت و حبس ادبیات ، جنایت است حالاً دلایل تبیین این جنایت هر چه میخواهد باشد ، همچنین باید بگویم اگر ادبیات طبق نظر دومین فقط غذایی است که در حقیقت پناه بردن و توسل بآن در لحظات دشوار و ترس پرور ، موجب تقدم و تاء خرچیزی نخواهد بود و در این صورت نیازی نیست که در کار سیاست ادبیات و دعوت آن شرکت در رویدادهای شتابنده و خطرناک سخنی بمیان آریم و همان بهتر است که ادبیات رارها کنیم تا بوظیفه خود آن چنانکه میخواهد نغمه بسراید یا بگریاند و ما در این صورت از نیروی آماده دیگری که میتواند کمک فوری بدهد استمداد میکنیم .

در حقیقت آن طور که پیداست حسن ظن به ادبیات و نیروی آن ، سبب اصلی اختلاف عقیده در باره آنست . دعوت ادبیات به شرکت و قبول مسؤلیت در برابر مشکلات روزگار اعترافی است به نیرو و قدرت آن ، همچنان که ترس از اینکه مبادا ادبیات هنگام شرکت و قبول مسؤلیت و جنگ و ستیززاده از آن ، تنزل و انحطاط یابد و سرشت آن فاسد شود آن طوریکه بعضی ها میگویند ، خود افتخار و مباهات به ارزش ادبیات را ، زیبا جلوه میدهد . با این همه سئوالی پیش میآید که طرح آن واجب است . (( اگر ادبیات بتواند در دشواری های روزگار شرکت کند بی آنکه سرشت و نهادش فسادپذیرد و تباہ شود ، در این صورت چه ضرری متوجه آنست )) گمان نمیکنم کسی جرئت کند در این حالت و با طرح سئوال بالا ادبیات را از قبول و ادای رسالتی نو ، رسالتی بی ضرر ولی مفید بحال روزگار و مردم روزگار بازدارد .

ما خوش بینی را پیشوا قرار میدهیم و فرغ میکنیم که ادبیات در رویارویی با مشکلات روزگار در پاسداری سرشت و ارزش و زیبایی خود ، قادر و تواناست در اینصورت باید پرسید که سیاستی را که ادبیات باید از آن پیروی کند چیست ؟ . و این سیاست را چه کسی برای آن وضع میکند ؟ اگر بنا باشد من پاسخ بدهم میگویم .

اولا - سیاست ادبیات را باید ادبیات خود وضع کند . سیاست ادبیات باید از ذات آن و احساس و ادراک و هوشیاری ادبیات در مواجهه با مسائل بزرگ روزگار سرچشمه بگیرد حالا این مسائل بزرگ میخواهد اجتماعی باشد یا سیاسی یا فلسفی . سیاست ادبیات باید از نهاد ادبیات سرچشمه بگیرد زیرا سرشت جاودانه ادبیات (( سرشتی که تغییرناپذیر است و بدون آن ، ادبیات ، ادبیات نیست )) آنست که سرشت ادیب خود بدو بسته سرچشمه و مصدر است ، تنها باید گفت که در گذشته احساس و هوشیاری و ادراک سرشت ادیب ، متوجه مسائل خصوصی و موضوعات کوچک بود ولی امروز این ادراک و احساس و هوشیاری ، به مسائل اجتماعی و موضوعات بزرگ روی آور شد و دگرگونی یافت .

این است مقصود و منظور ما از (( سیاست ادبیات )) . و این طبیعه " چیزی است غیر از (( ادبیات سیاست )) .

سیاست ادبیات نمایندده اینست که ادبیات سرشت و آزادی خود را پاسداری میکنند و اگر در مسائل اجتماعی و رویدادها و افکار و عقاید موجود در جامعه خود شرکت میکند تنها از اراده آزاد و احساس اصیل آن سرچشمه میگیرد .

ادبیات وظیفه خود دانست بلکه باید گفت یکا حساس صیل و ایمان عمیق آن را بر آن داشت که با مشکلات زمانه با نظریه‌های خاص و جبهه‌های خاص مواجهه و مقابله کند چیزی که میتوان آنرا (( سیاست )) توصیف کرد .

اما (( ادبیات سیاست )) ادبی است که سیاستی را خدمت میکند که آنرا دیگران از طبقه حاکمه یا احزاب یا سیستم های فکری و عملی متعدد وضع کرده اند ، این ادب ، ادبی است که از ذات خود سرچشمه نمی گیرد بلکه سرچشمه آن از افکار و تعلیمات و راهنمایی های دیگران است . این ادبیات ، پیرو و سایه و پژواک است ، البته ممکن است که این ادبیات بر غم همه معایب آن خوب از کار درآید و این وقتی است که زاده ایمان و اخلاص و رضایت خاطر باشد . و همچنین این ادب میتواند اثری ارزنده و عالی بیافریند آنگاه که ادیب ، چیره دست و از موهبت ادبی برخوردار باشد ، ولی در هر حال این ادب نمیتواند درباره مشکلات زمانه نظریات و آراء اصیل بیاورد زیرا تنها به آراء دیگران و انعکاس نظریات آنان اکتفاء می جوید و بدان خشنود و خرسند است .

سیاست ادبیات را ادبا وضع می کنند .

و ادبیات سیاست پژواک و بازنمای چیزی است که سیاست گران وضع میکنند ! ..